

نویسنده: حسنین کاظمی

رئیس بخش فارسی رادیو پاکستان

بشنوید آوازۀ آوای نی

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

بیش از هفت قرن است که مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین بن حسین الخطیبی شاعر نامدار و فیلسوف شهیر و عارف معروف و متفکر بزرگ ایران در ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ هجری قمری در بلخ پرده تارک عدم را بر گرفت و دیده بیدار دنیا گشود و بعد از آنکه در صحنه حیات فانی دل مهمی را ایفاء نمود و ۶۸ پرده زندگانی پر از عشق و مستی و شور و هیجان و حوادث و آلام و خنده و گریه وی از جلوی چشمان جهانیان بیلا رفت صدائی بگوشش رسید که نمایشنامه هستی پایان یافت و بمصداق اینکه :

خیاط روزگار بیالای هیچکس

پیراهنی ندوخت که آنرا قبا نکرد

در پای اجل پست شد و در روز یکشنبه پنجم جمادی الثانی سال ۶۷۲ هجری قمری در قونیه رخ در نقاب خاک کشید .
یا رب اندر چمن دهر گل خاطر کیست

کز سموم غم ایام امانی دارد

هیچکس - فقط و فقط هنرمندان و عاشقان و کشتگان راه حق و حقیقت می - باشند که با زندگی و تلخ و شیرین آن می سازند و می سوزند . با دیومادیت و عفریت پلیدیها و زشتیها می پیکار می کنند . آنها را از پای درمی آورند . جان عزیز خود را بجان آفرین و معشوق حقیقی می سپارند و زنده جاوید میمانند .

رهر وان عشق را آرام نیست

مولوی آن شخصیت شامخ و بارز جهان ادب، آن گوهر تابناک دریای تصوف و عرفان و فلسفه، آن گل خوش رنگ و بوی گلستان ادبیات جهان و ستاره درخشان

آسمان شعر و سخن امروز هم با اینکه از چشمان عاشقان خود دور است متحفی و پوشیده است معذالك درد لهای آنان جای گزین است . با اینکه او از دوستان خود دامن کشیده بدار باقی شتافته است معذالك پرده های ارغنون دل ایشان را صدا می آورد و بتادهای بر بطن قلب ایشان چنگ می زند .

با اینکه او غواصان اقبانوس ادب و دانش را سوگواری ساخته اما مر وارید بی بها و گرانبها و درخشان شعر و سخن که چشمان دانشمندان این جهان را خیره می کند و بالاخص سه سخن حاصل عمر خویش را برای آشفته حالان و شوریدگان که دل از کف داد و حلقه ارادت و محبت و عقیدت و طریقت و سلوک او را در گوش گرفته اند بیادگار گذاشته است .

خام بدم - پخته شدم - سوختم

خام بود پخته شد و بالاخره سوخت . اینست ماحصل زندگی ۶۸ ساله یک هنرمند نابغه که زندگانی خود را با گریه شروع کرد و بیخنده - خنده عاشقانه خنده والهانه - خنده فاتحانه - خنده افتخار آمیز پایان داد .

بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تا کدو خشک نگردید می ناب نیافت

برای همین شهرت و معروفیت - جهانی بر آستانه آسمانی اوسجده میکند و خاک قونیه که يك مشت خاک بلخ را در سینه خود پنهان دارد سجده گاه عاشقان و زیارتگاه رندان جهان گردیده است .

گوهر پاك بیاید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان نشود

عارفان و آزادگان و رندان جهان پروانه صفت در آرامگاه آن موجود آتش بیجان گرد می آیند و همواره از آن شمع فروزان عرفان و کمال کسب نور می - کنند برای همین روی سنگ مرقش این بیت را نوشته اند :

کعبه المشاق باشد این مقام

هر که آمد ناقص اینجا شد تمام

وقتیکه پروانه های این نور معرفت به « کعبه المشاق » میروند صدای شیرین و سحر آمیزی بگوششان میرسد . « بیائید - بیائید - خام هستید - بسوزید پخته بشوید . »

مثل اینکه احساس می کنند آن روح پهناور عشق و مستی و شور و جذبه و نبوغ و کمال در فضای لطیف پر میزند و آنرا با صدای گرم و رسا و پرطنین خود معمور و مریدان خویش را مسحور میسازد. سپس شعله های آتش سلوک و طریقت زبانه می کشد پروانه ها گرد می آیند و می گیرند و میگدازند و می تپند و می سوزند و وقتی که از نشئه عرفان مخمور می شوند حالت جذبه و شوق پیدا می شود و کیف می کنند بحال می آیند. دست بدست دیگران میرقصند و میرقصانند - نغمه الله میوزند. پای کوبان و کف زنان دور خود می چرخند و سپس در اثر کیف و مستی بیهوش میشوند.

این چه مستیست که بی باده و جام است اینجا

اما وقتی که بهوش می آیند پراکنده می شوند و پیغام عشق و معرفت را با خود بگوشه و کنار جهان میبرند. این عبارت رندان جهان هر روز تکرار می شود و برای همین بعد از گذشت این همه اعصار و ازمان آن صدای عرفانی در اقصای عالم طنین انداز است.

در مشرق زمین تفسیرهای بسیاری بر مثنوی مولانا بحیطه تحریر کشانیده شده است و شعرای بزرگ مشرق زمین هم تراجم متعددی بزبان های مختلف خود کرده اند دانشمندان باختری مانند گوته - مورس باریس - آندره ژید - ایوت - امرسون - فیتز جرال - نیکلسن و میریام هاری و غیره اشعار مولانا را بزبان های آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و ایتالیایی و روسی ترجمه کرده و بوسیله این « نردبان آسمان » کوشش کرده اند که بروح مولانا نزدیک شوند. بقول خود مولانا و یا بنا بگفته بعضی بقول بهاء الدین احمد معروف به سلطان ولد - مثنوی مولوی معنوی « نردبان آسمان » است.

نردبان آسمان است این کلام

هر که از این بر رود آید پیام

نه به بام چرخ کان اخضر بود

بل به بامی کز فلک برتر بود

علاوه بر این ادوارد براون و آربری و برگسان و دکتر مارگریت اسمیت مقالاتی در باره مولانا نوشته اند که مقام بلند و بالای او را نشان می دهد. تفاسیری که بر دیوان و مثنوی مولانا در هندوستان اسلامی نگاشته شده بسیارند که معروفترین آنها عبارتند از: « مکاشفات رضوی محمد رضا، تفسیر مثنوی محمد عبدالعلی بحر العلوم - شرح مثنوی محمد بن نظام الدین و شرح مثنوی ولی محمد که بترتیب در سالهای ۱۰۸۴ - ۱۲۹۳ - ۱۲۲۵ هجری و ۱۸۹۴ میلادی در دهلی

ولکهننو بچاپ رسیده است .

دانشمند معروف غلامعلی شبلی نعمانی را خوانندگان با ذوق بوسیله کتاب معروف شعر العجم که بزبان اردونوشته شده و آقای فخرتقی داعی گیلانی دانشمند شهیر ایران آنرا بفارسی ترجمه کرده است شناخته اند . شبلی هم پروانه آن شمع شیستان عرفاه می باشد و کتابی بنام « سوانح مولانا روم » بحیطه تحریر کشانیده است .

مرآة المثنوی تلمذ حسین چاپ حیدرآباد دکن در این ضمن دارای اهمیت خاصی می باشد .

شکی نیست که دانشمندان بزرگ ایران و جهان در راه شناختن و شناساندن مولوی و آثار پر ارزش او خدماتی بزرگ انجام داده اند اما اینهم نکته بسیار مهمی است که دانشمندان این سامان نیز کوششها کرده اند حرفهای بسیاری زده و از مولانا و آثار او تمجید و تجلیل شایانی نموده اند .

بیدل آن شعله کز وزم چراغان گرمست

يك حقیقت به هزار آینه شایان شده است

این شعله جواله که از او بزم جوانان گرمست مولوی است که . . .

نیست پیغمبر مگر دارد کتاب

و آن کتاب پر بها که شهرت جهانی دارد مثنوی معنوی است . مثنوی مولانا دارای مطالب بسیار گوناگونی می باشد .

این کتاب عظیم المرتبت دارای حکایات سودمند و حقایق و معارف و مخصوصاً آیات و اشارات نبوی است که خوانندگان را از خواندن هزاران کتاب بی نیازی می سازد .

مادر این قرآن پهلوی عکس قرآن حدیم را مشاهده می کنیم . این کتاب بزرگ معنوی دستورات خداوندی را در بر دارد و تعلیمات پیاپی بزرگ اسلام بر بر گهای این چمنستان ادب نوشته شده است که بعد از حصول آن روحیه بشر فقیر و حقیر نمی ماند و او معنی آزادی و حریت ، اتحاد کامل - احسان ، اخلاص و ایثار و وجود و سخا ، بصارت و بصیرت ، تسلیم و رضا ، توحید و عدل و جبر و قضا و قدر و غیره را کاملاً درک می کند و سپس از این سرچشمه کمال ، تشنگان ادب و ادبیات ، شعر و سخن ، علم و دانش و عرفان و تصوف و فلسفه را سیراب می سازد .

هر زخمی نی زلفه شیرین لبالب است

زنبور خانه ایست که از انگبین پر است

شعراء مسلمان شبه قاره پاکستان و هند اذین سرچشمه فنانا پذیر الهام می گیرند در دبستان عرفان و تصوف قونیه قدم می زنند و افکار و اندیشه های معنوی را در مییابند - قرآن پهلوی را میخوانند و پیام های روح افزا و جان پرور مولانا را بگوش مریدان وی می رسانند .

گل های خوش رنگ و بوی عرفان را که مشام و روح را معطر و معتبر می سازد می چینند و به سالکان مسلک اسرار و طریقت هدیه می کنند .
هر کجسا چشمه ای بود شیرین

مردم و مرغ و مور گرد آیند
صدها شاعر این سرزمین از مولانا الهام گرفته بسبک عرفانی و آسمانی
او مثنویها می سازند .

يك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

از هر زبان که می شنوم نا مکرر است
بطور نمونه سه شاعر بزرگ پاکستان و هند اسلامی را در اینجا تذکر می دهم :

میرزا اسدالله خان غالب از مولانا الهام گرفته و مثنوی های بسیاری به پیروی او ساخته است .

در آنجائی که اشعاری در مدح ممدوح خود بهادر شاه ظفر آخرین پادشاه سلسله تیموریان ساخته است مثنوی خود را با شعر معروف مولانا آغاز می کند و فیضی را که از استاد بزرگ کسب نموده تذکر میدهد :

بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدائی ها شکایت می کند

از دم فیضی کز استاد آورم

خامه را چون نی به فریاد آورم

ناله نی از دم مرد رهست

کان هم از ساز هم از راز آگهست

بر نوای راز حق گر دل نهی

بایدت چون نی ز خود بودن تهی

ای که از راز نهان آگه نه ای

دم مزن از ره که مرد ره نه ای

د در هزاران مرد مرد ده یکیست

آدمی بسیار اما شه یکیست ،

این آخرین شعر هم از مولانا است .

شیخ غلام قادر المتخلص به گرامی شاعر معروف و گرامیقدر این سرزمین
از مولوی استقبال کرده و به پیروی او مثنویهای نغز و شیوا و رسا سروده است که
از جدائیها شکایت می کند .

شاعر محبوب ما کوه بیستون ادبیات را کند و جوی شیر را جاری ساخت
و خود را از آن چشمه شیرین ادب و تصوف سیراب نمود .

باید که خاک درگه اهل هنرشوی

شبی گرامی خوابیده بود . بیدار شد و احوال بیداری خود را در آن
خواب اینطور شرح می دهد :

« الله الله چه بیدار بختم که حضرت مولانا شبی بخواهم جلوه فرموده
فرمودند که گرامی چند نشینی . . . هله بر خیز - کاری بکن پیش از آنکه
کار از دست رود و دست از کار - در حال مزه وا کردم - لختی چشم بمالیدم - این
بیت بگوشم بر خورد :

« با لب دمسا از خود گر جفتی

همچو نی من گفتنی ها گفتنی »

سپس نزمه کرد و شروع کرد به سرودن مثنوی بطرز حضرت مولانا که
اشعاری چند از آن را به قارئین گرامی هدیه می کنیم - می گوید :

نی که نالان است پیش از چوب نیست

چوب نالدل نالدل خوب نیست

بوالمعجب چوبی که شورش در سر است

سوختن در پرده هایش مضر است

سخت نالانست نی بر حال ما

حال ما دیباچه احوال ما

یار در آغوش ما ما بی خیر

یار در چشم است و ما داغ نظر

ما نگهدار رموز جز و کل

عکس نور اول ختم رسل

حیف بشکستیم آن عهد است

زان شکست آمد به کار ما شکست

عهد ها بر بسته بشکستیم ما

با شکستن عهد بر بستیم ما

بی خبرماندیم از بود و نبود
 خود وجود از ما و ما ننگ وجود
 ده چه خوش فرمود مولانای روم . .
 آن محیط حکمت و بجر علوم
 د با لب دمساز خود گر جفتمی
 همچو نی من گفتنی ها گفتمی، ...

سپس میگوید :

د هان وهان اگر گویم که مثنوی معنوی مولوی را سودای جواب گفتن در
 سردارم خاکم به دهان و اگر خواهم که به خدمات روحانی مولانای روم از جیب
 معانی سر بر آرم پایم بر آسمان - گرامی را با مولوی چه نسبت ؟ مولوی شیخ
 رمز آگه - گرامی رندگم کرده ره - آن آفتاب - این ذره - آن محیط -
 این قطره .. آن عاشق - این بوالهوس - آن صادق - این کاذب - آن مرد
 الهی - این مرد دلاهی - آن سجاده نشین کامل عیار - این ترهات فروش هر
 کوچو و بازار - آن قلمرو معانی را امیر کبیر - این در کشاکش نفس آماده اسیر
 آن مقبول - این مردود - آن کلید انفاس در گنجینه معانی گشاده - این خرمن
 عمر دوروزه را بر یاد داده :

هین چه پنداری که آوردم کتاب
 مثنوی مولوی را در جواب
 مولوی دریاست من از قطره کم
 من گیاهی خشک او ابر کرم
 من مثال ذره - او خود آفتاب
 او تسلطهای دریا من حباب
 مولوی از رمز عشق آگاه بود

شمس تبریزش چراغ راه بود
 علامه اقبال شاعر و فیلسوف پاکستان هم از آن منبع جود و سخا و سر -
 چشمه عرفان و صفا الهام گرفته و به تاسی و پیروی او بنیان کاخ مجلل شعرو
 ادب خویش را پی ریزی کرده است . می گوید :
 باز بر خوانم ز فیض پیر روم
 دفتر سر بسته اسرار علوم

جان او از شعله‌ها سرمایه دار
 من فروغ يك نفس مثل شراب
 پیر رومی خاک را اکسیر کرد
 از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد

وقتی که سبزی در دیوان اقبال می‌کنیم بی‌بینیم که او طی سالهای متمادی در افکار و اندیشه و فلسفه مغرب و مشرق زمین مطالعاتی دقیق و عمیق نموده و از خزانه‌های علمی و ادبی و فلسفی دانشمندان بزرگ جهان مانند نطشہ - کانت برگسان و غیره هم الهام گرفته و خیلی استفاده کرده است. اما نباید فراموش کرد که سرچشمه گفته‌ها و سروده‌های او مثنوی مولانا است و در نتیجه مطالعه مثنوی مولوی عالیترین و شیواترین اثر اقبال « مثنوی اسرار خودی » بوجود آمده است.

اقبال در عالم رؤیا بزیارت « پیر حق سرشت » یعنی مولانای روم نائل میشود دلش مایل فریاد است و در سکوت شب ناله‌ها می‌کند و بالاخره در اثر صدمات روحی که پی در پی در قلب حزین او وارد می‌شود و او را جریحه دار میکند خسته و کوفته و بی‌جان میشود و با مولانا حرفهای شوق و صحبت‌های عشق و محبت میان می‌آورد. آن واقعه را اینطور بیان کرده است:

روی خود بنمود پیر حق سرشت
 کو بحرف پهلوی قرآن نوشت
 گفت ای دیوانه ارباب عشق
 جرعه‌ای گیر از شراب ناب عشق
 بر جگر هنگامه محشر بزن...
 شیشه بر سر دیده بر نشتر بزن
 از شبستان همچو نی پیغام ده
 قیس را از قوم حی پیغام ده
 تا بکی چون غنچه می‌باشی خموش
 نکهت خود را چو گل ارزان فروش
 آشنای لذت پیکار شو
 ای درای کاروان بیدار شو
 چون نوا از تار خود برخاستم
 جنتی از بهر گوش آراستم

برگرفتم پرده از راز خودی

و انمودم سر اعجاز خودی

عشق و علاقه اقبال با مولوی تا سرحد عقیدت و پیروی می‌رسد. آنجائی

که می‌بینیم مثنوی اسرار خودی را با اشعار مولانا آغاز نموده است :

دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همراهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما

گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

ویا «رموز بیخودی» را با این شعر مولانا مزید می‌سازد :

جهد کن در بی خودی خود را بیاب

زود تر والله اعلم بالصواب

و جایجا از اشعار مولانا استفاده می‌کند و آن را در اشعار خود

می‌گنجاند. در «جاویدنامه» در احوال اینکه روح حضرت مولانا آشکار

می‌شود و اسرار معراج را شرح می‌دهد. اشعاری سبک مثنوی و بعنوان «تمهید

زمینی» ساخته است.

اقبال بر ساحل دریا ایستاد و غروب آفتاب را تماشا می‌کند - سپس

می‌گوید :

با دل خود گفتگوها داشتم

آرزوها جستجوها داشتم

تشنه و دور از کنار چشمه سار

می‌سرودم این غزل بی اختیار

سپس غزل مولانا را زمزمه می‌کند :

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

دریا آرام است و تاریکی شب بر سطح دریا خیمه زن - آنوقت باروح

مولانا صحبتها می‌کند و می‌پرسد :

گفتمش موجود و ناموجود چیست ؟

معنی محمود و نامحمود چیست ؟

روح مولانا جواب می‌دهد :

زندگی خود را به خویش آراستن

بسر وجود خود شهادت خواستن

و برای حصول این مقصد سه شاهد لازم است :

شاهد اول شعور خویشتن .

شاهد ثانی شعور دیگری.

شاهد ثالث شعور ذات حق .

سپس می‌گوید :

بر مقام خود رسیدن زندگیست

ذات را بی پرده دیدن زندگیست

مرد مؤمن در نسا زد با صفات

مصطفی راضی نشد الا بذات

راجع به معراج می‌گوید :

چیست معراج ؟ آرزوی شاهی

امتحانی رو بروی شاهی

پیکر فرسوده را دیگر تراش

امتحان خویش کن « موجود » باش

این چنین « موجود » و « محمود » است و بس

ورنه تار زندگی دود است و بس

خلاصه در این سیر آسمانها و ملاقات با ارواح گذشتگان مولوی راهنما

وراهبر و مرشد اوست.

اقبال به پیروی و تأسی مولانا مینازد و افتخار می‌کند که او با رموز

و حکمت و فلسفه و عرفان مولانا آشنا است :

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی

برهمن زاده‌ای رمز آشنای روم و تبریز است

این بود شمه‌ای از آن که گفتیم هزاران شاعر این سامان از مولانا

روم آن روح شهناور که بر همه مسلط و محیط است الهام گرفته و بسروند

شعر بالاخص مثنوی‌ها پرداخته و تعلیمات و افکار و اندیشه‌ها و پیامهای او

را در اشعار خود گنجانیده‌اند .

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند